

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زمانی و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و الفادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعیدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الارض و اسما یجهد و اسما یجهد و اسما یجهد و اسما یجهد و اسما یجهد و اسما یجهد و اسما یجهد
 سُنکرین مُرْتَد دین زانیه رذیله

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنن و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهل است ضلالت و گمراهی است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و گمراهی گمراه بود و هر طرف نوشیدن شراب بود و هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پست دارند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های با حق پست دارند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ غیر حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبی بود و همی دشمن مسلمانان نبی بود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرویدان و
فیبک حاجی جب خان مراد و حقیقت را دیدید و از این گروه گمراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید
سر بر بند نبی بود خاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاج عرب به سرشان بود.
آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين
والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

إظهار أحوال خودی خواهند امید است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب پنجم

بسیار است و تقابست پناهی شیخ فرید صد دریافت در مداحی خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوة
والتسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه و علیٰ آله الصلوة و التسلاوة مرحمت نامه گرامی مداحی
و راعی از مرید شرف و در و یافت بمطالعۀ آن مرفعت گشت لله للهدی سبحانه و المنة که
میراثی از فقر محمدی علیه السلام و الصلوة و الصیات بدست آورده اند که محبت فقر و ارتباط با ایشا
نتیجه آنست نمیداند که این مقرر بے سرو و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چندی عبارت
عربی با ثور و فضائل خدیو بر گوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی عجل الله بین الصلوة
انتها و صیر الخیات انکلتها و آن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

اسم علیه الصلوة و الخیة نماید بلکه مقولۀ خود بان شاید ترجمه بدست

<p>شعر ما ان مدحت محمد اتمت الخی لکن مدحت مقالتی محکم فأقول و یا لله سبحانه العظمة والترفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعاً یوماً القیامة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من ینطق عنه القلور و اول شافع و اول مشفع</p>	<p>شعر سخن نمن ستودم ذات محمدی ا لکن باسم احمد ستوده ام سخن ا پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجوهم و توفیق میجوهم که هر اینده محمد رسول الله بتر و بهتر و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا</p>
---	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين
والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين



والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ
 بِأَنَّ أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي لَأَكْرَمُ
 وَلِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِي
 أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبْنُوكٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَاطِبَهُمْ وَمُصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانَ
 غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَلَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میثروہ پس ناچار تصدق ان پچیسین
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشد گنہم خیر امتہ آخر رحمت نعت سید
 وقت ایشان ست و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترتہ
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ
 بِأَنَّ أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي لَأَكْرَمُ
 وَلِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِي
 أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبْنُوكٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَاطِبَهُمْ وَمُصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانَ
 غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَلَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ
 بِأَنَّ أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي لَأَكْرَمُ
 وَلِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِي
 أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبْنُوكٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَاطِبَهُمْ وَمُصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانَ
 غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَلَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ
 بِأَنَّ أَوْلَى النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا
 وَأَنَا حَاطِبُهُمْ إِذَا أَنْصَتُوا وَ
 أَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي لَأَكْرَمُ
 وَلِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِي
 أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفِ
 خَادِمٍ كَأَنَّهُمْ مَبْنُوكٌ وَإِذَا
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ
 وَحَاطِبَهُمْ وَمُصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانَ
 غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 الْخَلْقَ وَلَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ
 نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

اولین و آخرین **عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** است هر که باشد و هر عمل خیر که کند **عَلَيْكَ** هر دو سراسر است و هر یک که خاک و دوش نیست خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعت مستوف بزرگ گلی و نیاید نیست تا و شوازیاید بلکه اگر زکوة مغفوضه مثلاً موثقی شود حکم ترک کل دارد و عزم وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس معالجه وقوع ضرر از مال دنیاوی اینج زکوة است از آن اگر چه ترک گلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت به عرض آرم فرود و رزق پس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بجای است و آیتان احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلح تعظیم و توقیر باید داشت و در تعین شریعت باید کوشید و اهل هوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت **مَنْ ذَرَفَ حَبْلًا**

تو ای محمد بن ابی طالب که ای کاش
من حاد صد ساله بودم
عنه آنچه بر من نازل شد
بسیار که من بفرستادم
تا که کانال قدس را از طلا
نیلند و من را منگوشا
بسیار که ایستادند از این
و در سر آرمین
شکر و الهی است
صالحین با بلیغ نیستند

بِدَعَاةٍ فَقَدْ أَحَانَ عَلَى هَذِهِ الْأَسْلَافِ وَالْكَافِرَاتِ شِمَانِ خَدَائِي سَرَّ جَلْدُ نَدْوِ شِمَانِ سَوْلِي
عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ شَمْنِ بَايِعُوا وَوَرُثُوا وَخَوَارِي أَيْشَانِ سَمِي بَايِعُوا
و بیع و بیعتت نباید داد و این بید و لسان را و مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه
شدت و غلظت را با ایشان پیش باید کرد و مماندن در بیع امر سے بایشان رجوع نباید نمود
و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ تقصائے حاجت انسانی بگزه و اضطرار قصار حاجت
از ایشان باید نمود و آری بجناب قدس جید زنگوار شام **عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
بیرساند نیست اگر این راه رفته نشود وصول بان جناب قدس شوار است **يَهْتَكُ هَذِهِ**
كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَدُونَهَا قَلِيلٌ لِلْجَبَالِ وَدُونَهُنَّ حَيَوٌ زَبَاهٍ وَطَبْرٌ
ناید است اندکے پیش تو کفتم غم دل بر سیدم هر که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

سلطان از این دست که آفرین
نیست که بیعتت من از تو
نقد زبانت بر تو ایس
سختی بر تو ایس
خداوند آفرین
کمال شکر و ستایش
القدر من اجلان
طیبات کالات الشفقة
عنه و غلامان
عنه و غلامان

بصالحه سلمه
اللهم تقال

مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله متبوع، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قوت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
تعبیر آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سید
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت سید لازم کردن و از به جهت امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشغول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بیدان خاص صورت کیه و تعارف در هر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یگوند غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه با تاملک جذب و تجلیات به عورات سیده و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
پیشتر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکگونه فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (168-66-)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قایل باشند این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، امام جندب، و جد و رقص علقه داکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشمارد که در کدام راوردان است برای مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جندب، و جد و رقص آن به تمام اطلاق دارد و پیوسته است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کند و سینه و قلب او را درون سینه خنی اشفاقان فیض او که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جندب و جد و رقص علقه داکرین را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، امام (ع)!

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، محمود الله، و در ایشان از امام طلب خویش را بنام خود را میخواند این لازم است یک مثال اول از صد عالمان شریک دلی را که از جندب و جد و رقص سینه سینه شکر که عمل شیطانی است و خدا در آن زمان به صدای آن جندب و جد و رقص می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیرت را در مثال عقلی دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقلان و تفرقه بلای این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر عالم که در خیرت مثل نباشد مثال باطل است و مثال عقلی دیگر که یک کلام را چند عالم که در آن خبری خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت را در دنیا نماند نظر نماند باطل و باطل است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قایل باشند این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عداوت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که خدام ز پیشه مردم خودشان هم مردم باشند عاقلان بی عمل از خارج جانت بینند سینه خیرتندین بی دین عالمان مثال طریقت انصاف و آن نم وارث است بگذر مومنی عمل وارث دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس هم تحلیس هم که هر کس قتل و قتل بنماید در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده ناموس می شود او کاست آید که امام ملک به فروش رسانیده چه شده بید جلد و باشد در حقیقت این عمل خدایت - اسلام نبوده بلکه خدایت - یهود و نصارا است یهود نصارا مومنی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان الشیاطین بود قتل غیر مومنی را به حق شربت دیدن و نذرت و آن دشمن میگوید که در آن حد تو به توفیق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری قبادش قبول میخواند تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نذرت است و عداوت بر تر از تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همنی است و آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نام ایامان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی - ذمه به مومنی باسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سراسر جهان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنام شهادت ملک با صد بار در نظر ندارد و درین جمهور آن دشمنی که خارج، ایمان از آن مرجع توبه میکند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی نیست - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ایلات تعلق دارد که در آن عالم نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شریکترین عالمان بی عمل و سینه اشخاص ولایت در مکتوب (48.33.53) این او ایامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام جامل نام قرآن نغمه شده در هم کم است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قایل باشند این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان در حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نموده دارد قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق به شرزان باشند همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند.

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم نصیحت است و زن هم نصیحت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا و پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بچلی جریر کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان و شمی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مره ل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام او امر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یکدگر از هر دو ضدین در یک جامع نشیند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خور و اهل شان و اصل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و او ایاء الله قابل و عینه دارد و از جود است سلبه صاحب سید سید لکمه کتابت عام بهائی الهی خود را صادر نیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سینه مرفوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابت مند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر مذکور و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندان که در راه راست گمراه نموده دست بی راه نموده و کفر خلق را میران نموده و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشود و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و پیشه یک زن که تهاذ بود شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمود اما یک صحیح کرم آن یک فادار و آدشت نمود خردار است حالا فوق سعادت یکید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش کیم و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت یکه در 199 دیده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند به برترین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم نمیدند هم کم است

چکی بر شان که چکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر ندارند به سوئاست و نیاء آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه آواز بکشد که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح یکه با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال و مکر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چکی پرست از حکومت

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار منی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادنا می آید اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینفقند
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمن با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصور بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من متابعت نبوت
 کبریت

تکلیف
 در آنجا

تکلیف بر آن
 در آنجا
 در آنجا
 در آنجا

اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام واقع شده مازهرای نفسانی بودیم نفوس
 شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوای ایشان تابع شریعت شده
 بود بلکه آن اختلاف منجی بر اجتهاد بود و اعلای حق پس محطی ایشان نیز درجه واحد و وارد
 عت راسد و تصدیب ان خود درجه است پس زبان را از جنائی ایشان باز باید داشت و مبرا
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا علمنا عنها
 ان نتقنا ونيز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فله تجدوا تحت اديب العلماء عذرا من ابي بكر فقولوا لا رقا لهم اين قول تصريح است بر نفی
 تقیبه و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق بقیة المقصود آنگه میان سیدان ولد میان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد عالم بود و تقریب
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلام و لا اله الا الله

سلف از نفسانی بودیم
 مبرا نیکی یا باید کرد
 من سیدان ولد میان سیدان
 قائلان اول رسول الله صلی الله علیه و آله
 مبرا نیکی یا باید کرد
 و نیز شافعی فرموده است
 اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 فله تجدوا تحت اديب العلماء عذرا من ابي بكر
 فقولوا لا رقا لهم
 اين قول تصريح است بر نفی
 تقیبه و رضا حضرت امیر به بیت
 حضرت صدیق بقیة المقصود آنگه میان
 سیدان ولد میان شیخ ابوالخیر
 از مردم بزرگ زاده است در ملازمت
 شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار
 عنایت و التفات است و نیز مولانا
 محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده
 است پدر او مرد عالم بود و تقریب
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است
 والسلام و لا اله الا الله



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در تیرگی...
و خفا و آیدین او در جود...
ایضاً میقت با...
و نوح است...
و کد و شش...
بیت...
و کد و شش...
بیت...
و کد و شش...
بیت...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَجْدٍ فَاسْتَبْرَأُوا يَا أُولِي
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال
 من قال قال الله جل جلاله
 والله اعلم بالصواب
 اعني قوله طمئنت به فقلادون
 اعني قوله طمئنت به فقلادون

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکتوبات برای استسلاست قبول، اخصاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صلا که که خدمت اسلام میکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نینداید درین، قاضیان کاینه و امینان، مامورین که درین راستا شده می معلوم میشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوبات یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آمدن بسین خاستان و عاجزان و مشاء و توفیق کاه و میمانند و مشابست به یهود و نصارا و قانون احمیس علی کردن است و آن علایم و دست با احمیس و علی نمودن خلافت شریعت و دشمن به شریعت محبوب جان محمد مصنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم را منت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلید ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نمانیکه از چهار امام ما بپ و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام ما بپ سوال شد ریش مکتوبات فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را سترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی اص است آن نزد کوا ریش بیلید من هر یله سترشتم و بسین دلیل سنت است. امام اعظم نجف انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست کل معلوم میشود یا سب بپه کامل باشد بسین دلیل گفتند که اگر ریش را سترشیم چه می شود.

بچنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دارانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر
به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا بر آید، او باید صدقال باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و طلیح مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته، به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریح را به حق مترب چون ندین یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوید که نیکو زیاده است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ما ملاکم. و عاقله زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص خاص
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی و چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است مصلحت مریان است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجم بر کار کند از نام پنجم بران اکار کردن است و بجز زن سنان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکار کردن از نام او بیا. اکار است و زن سنان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشيطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام و سبکی کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت اگر به نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت انوس ارزش ندارد.

لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است سلام بر آینه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت سستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با مردم گروه سنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از زمان نقی میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آراینده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و الله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با شکر در پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او سستی را قبول و ارشاد (4) از در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول و ارشاد (6) آواز در پیش ترک مسلمات را قبول و ارشاد 70 آواز در پیش ترک جماعت قبول و ارشاد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول و ارشاد (9) آواز در پیش و خلعت قبول و ارشاد (10) آواز در پیش و خود پندار قبول و ارشاد (11) آواز شیطان قبول و ارشاد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول و ارشاد (13) احمد و یاکاری قبول و ارشاد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول و ارشاد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول و ارشاد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول و ارشاد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول و ارشاد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول و ارشاد (19) آواز در پیش حق اهل قبول و ارشاد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول و ارشاد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول و ارشاد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول و ارشاد (23) آواز شیطان و به نظری قبول و ارشاد (24) آواز شیطان و به دینی قبول و ارشاد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول و ارشاد (26) آواز در پیش برادر متبول و دشمن و ارشاد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلان الوصلين حضرت مطلقان با جود الله علیه منکر کتاب 274.

حرکس که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکس که از فرض سستی نگیرد آن شخص از معرفت محروم نماند حرک خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکس که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در سنت محبت دارد و آلاء علایم محبت است.

و حرقت ضروری است و حرقتش در نفس و شیطان از نظیر و عدالت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکس که چیتای تیج شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکس خود اصحاب به شمول آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت نمیگشت کرده و الله تعالی در قسم خلوقات میدا کرده اول پاکیک

به آن مثل داده اگر از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از مثل خلی مکه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان مثل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان مثل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) با پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رتبه لعین صادر شده که تارین از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه بی گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنفیر صحران کتله به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبیده شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبیده سوم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام با حمله باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و بیگ مزه کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکینیم و باطل پرست بیاید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد مدینه کمال به حضور داشت اینست بی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و همچنین ما هب اسلام که تالیف ابو منصور بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او بی جاملان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم بیگی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اول فصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس بر او بیگی حکم میکند و از بدی منی میکند و در بیان اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خافرقه و نماید میکند مخلوق از بیگی به طرف بی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فریق از بیگی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترسد میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل بیگ که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حق کرده و حق را ناحق گفته ترسد و در اول باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب نهدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیممات و دیگر برای مسلمان جایز است و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر ننده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مروی زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر که به غیر مرد و انداره کرده مرتضی علیین مردود زن مردویشان است است مردو جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیست کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه مرد فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر دو خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیممات بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در لعینین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و سکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشیری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نده است است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کتبه دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدای ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

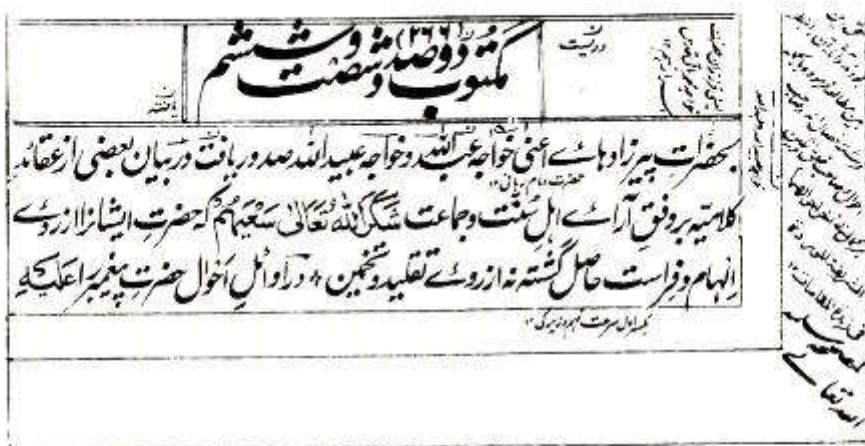
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



چنین معانی که در کتب مذکور است

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و متضلع و خندان دانسته است و گریان و مسکند دانسته است و متکلم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و زبانه پس تعدد و تعلق نیز در آن موقوف و باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انانیت میطلبید و گفته اند ازین معنی خواهد که انانیت است

بسیار است از ادلای که در کتب معتدله و معتدله اند از آنکه بجهت علیک و تعالی که انانیت است و کما کثر ما یقین بر علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفتی علم چون و چگونه است استبعاب و این تصور بر اثباتی زایل کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کلمه یا اسامی متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه را هم دانده و هم فعل هم حرف هم ملاتی و اندوه هم زبانی و هم معرب و اندوه هم بنوی و هم متکلم و اندوه هم غیر ممکن و هم منفرد و اندوه هم غیر منفرد و هم معرفه و اندوه هم محکمه و هم نهی و اندوه هم مستقبل و هم امر و اندوه هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او در آن وقت در یک وقت تحصیل می نمود هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن جمع کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و الله لکن لا یحکم چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضمیم است اما فی تحقیق و در میان اینها ضمیمت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هر ارسال سه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است فلا کفایت بینهما و تحقیق در تعاریف التامان و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم او تعالی هر چند بچیز بیات متغیره تعلق گیرد و شایسته تغییر در سه راه نمی یابد و نظریه معدوم و در آن صفت پیدا

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و متضلع و خندان دانسته است و گریان و مسکند دانسته است و متکلم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و زبانه پس تعدد و تعلق نیز در آن موقوف و باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انانیت میطلبید و گفته اند ازین معنی خواهد که انانیت است

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و متضلع و خندان دانسته است و گریان و مسکند دانسته است و متکلم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنات دانسته است هم در نمل و زبانه پس تعدد و تعلق نیز در آن موقوف و باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انانیت میطلبید و گفته اند ازین معنی خواهد که انانیت است

در اثبات مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصم که ایشان خورده اند هیچ سفینه نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بقیار و در گذر اند مدار کار را بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق
 سموات و موجد کواکب و محرک اینها بود ترا ایشان چشم پوشیده اند و در از معاندانسته است به خود
 و به بید و تان سفیه ترا ایشان آنگاه ایشان را زیرک دانند و صاحب طینت انکار و از علوم متفق
 و متظم ایشان علم بر سر است که بالاینی محضت و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 مشکت مروقائمه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکاه ایشان است بکدام غرض مروط
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم
 نبوت و حکم و الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحیح بدو ایلام انعم
 فی التقدیر عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام اگر در اول و بر این
 فاعط کنند بلکه نیست که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰۃ والسلام و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرند همان تقلید ایشان را که نیست بخلاف این
 بید و تان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و عوجت نبوت
 حضرت عیسی علی نبیته و علیهم الصلوٰۃ والسلام چون با فاطون که کلان تر این بید و تان بود
 سید گفت سخن قوم و مستندون لا حاجه بنا الی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجاس
 آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و نظر انجل
 او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید و تان
 بید و تان
 علم طب
 علم نجوم
 علم تهذیب
 اخلاق
 علوم
 انبیا
 با تقدیم
 علم
 نبوت
 و حکم
 و الصلوات
 و التکلیف
 است
 که در
 ترویج
 باطل
 خود
 نموده
 اند
 اما
 صحیح
 بدو
 ایلام
 انعم
 فی
 التقدیر
 عن
 الضلال
 اهل
 ملت
 و
 متابعان
 انبیا
 علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 اگر
 در
 اول
 و
 بر
 این
 فاعط
 کنند
 بلکه
 نیست
 که
 مدار
 کار
 ایشان
 تعلیم
 انبیا
 است
 علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 و
 دلائل
 و
 بر
 این
 بر
 اثبات
 مطالب
 عالی
 خود
 و
 سبیل
 تبریحی
 آرند
 همان
 تقلید
 ایشان
 را
 که
 نیست
 بخلاف
 این
 بید
 و
 تان
 که
 از
 تعلیم
 خود
 را
 بر
 آورده
 اند
 و
 در
 صده
 و
 اثبات
 بدلائل
 گشته
 صدقوا
 فانصروا
 و
 عوجت
 نبوت
 حضرت
 عیسی
 علی
 نبیته
 و
 علیهم
 الصلوٰۃ
 والسلام
 چون
 با
 فاطون
 که
 کلان
 تر
 این
 بید
 و
 تان
 بود
 سید
 گفت
 سخن
 قوم
 و
 مستندون
 لا
 حاجه
 بنا
 الی
 من
 یتهدیتنا
 فی
 سفیه
 بایسته
 شخصیکه
 اجاس
 آسوات
 نماید
 و
 ابراهیم
 و
 اکره
 و
 ابریس
 میکند
 که
 خارج
 از
 طوکر
 است
 ایشان
 است
 او
 را
 سید
 و
 نظر
 انجل
 او
 بیکر
 و
 ناویده
 جواب
 و
 اوان
 از
 کمال
 عناد
 و
 سفاهت
 است
 فلسفه
 چون
 اکثرش
 باشد
 رغبه
 پس
 کل
 آن
 به
 هم
 سفیه
 باشد
 که
 حکم
 کل
 حکم
 اکثر
 است
 بحانا
 الله
 سبحانه
 و
 تعالی
 عن
 ظلمات
 معتقداتهم
 السوء

سید گفت سخن قوم و مستندون لا حاجه بنا الی من یتهدیتنا فی سفیه بایسته شخصیکه اجاس آسوات نماید و ابراهیم و اکره و ابریس میکند که خارج از طوکر است ایشان است او را سید و نظر انجل او بیکر و ناویده جواب و اوان از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

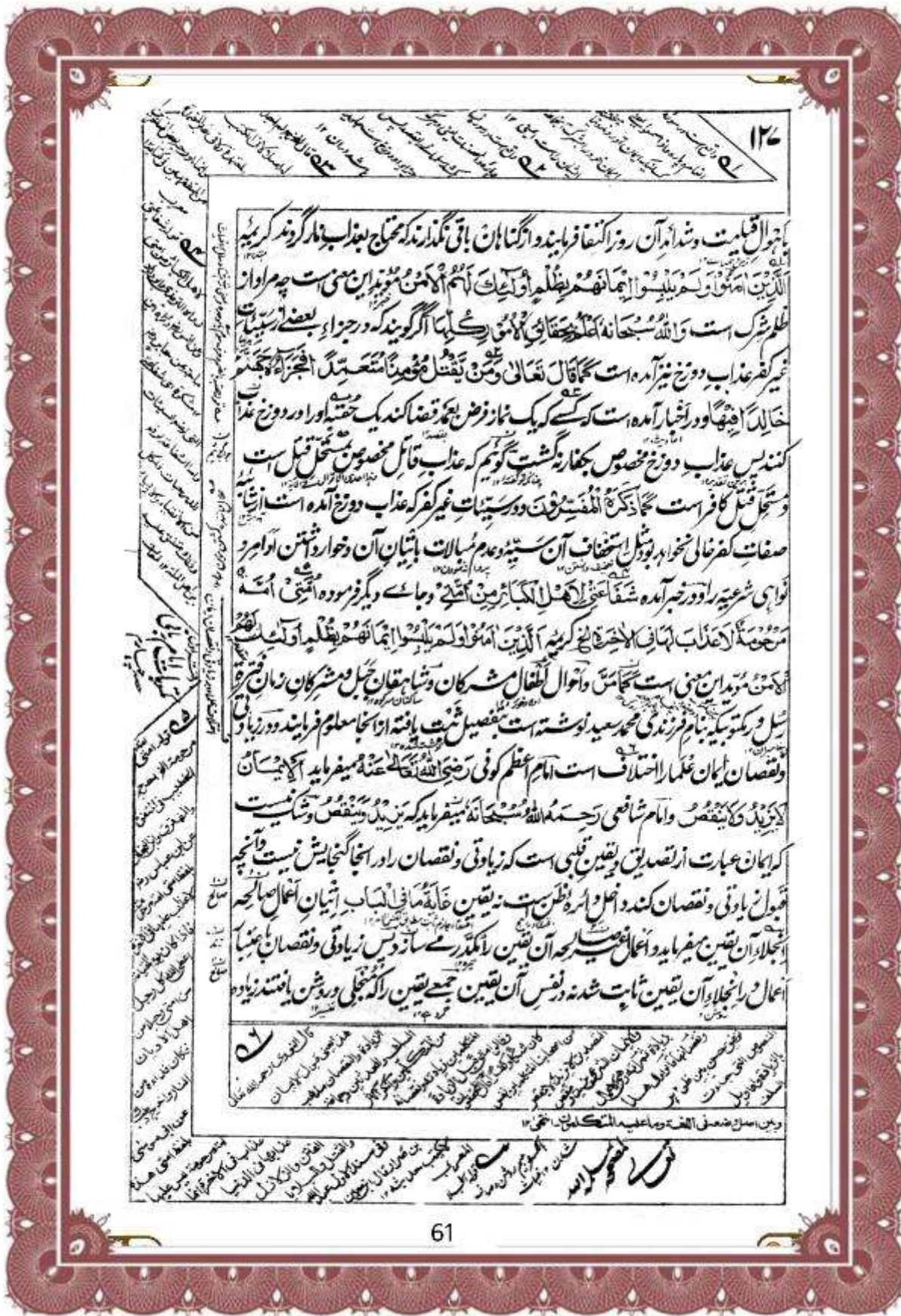
خالی است و ایضا در دخول ناکر عدیل اوست مثل این و غیره شیئی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل بیت را مومنان و آل و ائمه است
 در بیعت خویش در دید بجهت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت بیعت و بی کیف را تجویز نمی نمایند
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صوری فرود می آورد و بجز این تجلی نمی نماید
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدیه نسکی و ندو و تنزیه
 نیز قائل میگشتند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت آنکار میکردند و محال نمیدانستند یعنی
 آنکار ایشان از بیعتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بی کیف
 در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست
س **بِرَأَاةِ الْمُسْلِمِينَ يَغْيُرُ كَيْفِيَّةَ قَوْلِ سِرِّكَ وَ تَرْتِيبِ تَمِينِ مِثَالِهِ بِعِثَتِ أَنْبِيَائِهِمْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ**
 و **الْمَشَاهِدَاتِ حُرْمَتِ عَالَمِيَّانِ** است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر امانت از بیعت است
 و صفات واجب الوجود تعالی و تقدس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلش آنکه از عدم صفیات
 او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه مابین تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام مابین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیا است **عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ كَمَا فِي الشَّكَاةِ** که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط باینست **سؤال** چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است
 پس بعثت را حجت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بیعت
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدس که تضرع دعاوات و نبوی و اخروی است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب

در بیعت خویش در دید بجهت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت بیعت و بی کیف را تجویز نمی نمایند که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صوری فرود می آورد و بجز این تجلی نمی نماید روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدیه نسکی و ندو و تنزیه نیز قائل میگشتند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت آنکار میکردند و محال نمیدانستند یعنی آنکار ایشان از بیعتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بی کیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست

در بیعت خویش در دید بجهت و بی کیف و بی شبه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر آئند و رویت بیعت و بی کیف را تجویز نمی نمایند که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صوری فرود می آورد و بجز این تجلی نمی نماید روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقتدیه نسکی و ندو و تنزیه نیز قائل میگشتند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت آنکار میکردند و محال نمیدانستند یعنی آنکار ایشان از بیعتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بی کیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست

و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را
 چنین نکتی بود و ملوخته او را با برت اندازند عین عدلست اما او کسی بر گناه کاران و مشرسان
 لیکن اگر ازل اسلام است آل او حجت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا لَنَا وَالْكَافِرِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَجَّيْنَاكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مُحَمَّدٌ مَقْدِسٌ لِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَكَالِيهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ رُوِيَ قِيَامَتِ حَقِّ اسْتِ و در آن روز سموات و کواکب و ارض
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد
 و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره میشوند و این عذاب و افتاد و بفرخه اولی
 تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبرها برانگیخته و بدو فرستاده اعلام سموات و کواکب را تجویز
 کنند و فضا و بر اینها جانزندارند اینها را از اولی و ابدی گویند معدنك متاخران ایشان
 از خبر حق خود را و در زمرة اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند
 و حال آنکه اینها متصویر قطعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیه الصلوات و السَّلَامَاتُ قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا
 الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِّتِ السَّمَاءُ فَكُنْتَ آبُوبًا أَي شَقَّتْ وَأَمَّا ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ
 كَثِيرٌ فَكَيْفَ تَمِيدُ لَمَنْدُكُمْ مَجْرُوفَةٌ لِكَلِمَةِ شَهَادَةٍ وَاسْلَامٍ كَافِي نَسْتِ أَصْدِيقٍ جَمِيعٍ مَا عَلِمَ حَيْثُ هُمُ مِنَ الدُّنْيَا
 بِالضَّرْفِ مَرَّةً بَاطِنَةً وَبِجَبْرِ الْأَكْفَرِ وَكَافِرِي نَزِيرٍ كَارِ اسْتِ تَا اسْلَامِ سَمَوْتِ بِنِ وَوَيْدِ وَبِدِ سَحْوَتِ الْقَسَادِ
 وَحَسَابِ وَبِزَانِ وَبِصِرَاطِ حَقِّ اسْتِ كَمْ مَصَادِقٍ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ إِذَانِ خَبْرِ آوَدِ اسْتِ
 اسْتِعَاوِ بَعْضُ زَجَائِلَانِ طُورِ نُبُوتِ از وجود این امور از خبر اعتبار ساقط است چه طور نبوت و رسل
 طوری است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوری نبوت است بجا

مفهوم این است که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را چنین نکتی بود و ملوخته او را با برت اندازند عین عدلست اما او کسی بر گناه کاران و مشرسان لیکن اگر ازل اسلام است آل او حجت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا انصرهم لنا و انصرنا لنا و الكافرين الذين كفروا قد نجيناك على كل شيء قدير محمد مقدس لنبينا محمد عليه السلام و كاليتهم الصلاة والسلامات روي قيامت حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره میشوند و این عذاب و افتاد و بفرخه اولی تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبرها برانگیخته و بدو فرستاده اعلام سموات و کواکب را تجویز کنند و فضا و بر اینها جانزندارند اینها را از اولی و ابدی گویند معدنك متاخران ایشان از خبر حق خود را و در زمرة اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند و حال آنکه اینها متصویر قطعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیه الصلوات و السَّلَامَاتُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِّتِ السَّمَاءُ فَكُنْتَ آبُوبًا أَي شَقَّتْ وَأَمَّا ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ فَكَيْفَ تَمِيدُ لَمَنْدُكُمْ مَجْرُوفَةٌ لِكَلِمَةِ شَهَادَةٍ وَاسْلَامٍ كَافِي نَسْتِ أَصْدِيقٍ جَمِيعٍ مَا عَلِمَ حَيْثُ هُمُ مِنَ الدُّنْيَا بِالضَّرْفِ مَرَّةً بَاطِنَةً وَبِجَبْرِ الْأَكْفَرِ وَكَافِرِي نَزِيرٍ كَارِ اسْتِ تَا اسْلَامِ سَمَوْتِ بِنِ وَوَيْدِ وَبِدِ سَحْوَتِ الْقَسَادِ وَحَسَابِ وَبِزَانِ وَبِصِرَاطِ حَقِّ اسْتِ كَمْ مَصَادِقٍ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ إِذَانِ خَبْرِ آوَدِ اسْتِ اسْتِعَاوِ بَعْضُ زَجَائِلَانِ طُورِ نُبُوتِ از وجود این امور از خبر اعتبار ساقط است چه طور نبوت و رسل طوری است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساخته فی الحقیقت الکا طوری نبوت است بجا



عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میباید
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ
عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی عذاب کفار را در جزای بعضی از سببها
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است که کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مَنَعْنَا الْمُشْرِكِينَ الْعَذَابَ الَّذِي لَدُنَّا
خالد اینها و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار نگشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی تفسیرنا و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت باین آن و خوار داشتن او امر و
نوامی شرعی را در دوزخ آورده شفا علی کمال الکبائر من اشد و باس و دیگر فرموده است
مَنْ حَسِبَ أَنَّ عَذَابَ رَبِّهِ الْأَخِیْرَ لَمْ يَخْلُ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِ الْأَوَّلِ
آنکه متوهم در این معنی است که احوال اطفال شرکان و مشایقان قبل و مشرکان زمان قیامت
رسول و مکتوبه باین فرزند می محمد سعید نوشته است بخصیص نیست یافته ادا نما مسلم فرماید و در زیاده
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میفرماید آنکه ایمان آن
کافر بیدار و کفایت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بزرگ و نقص و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر در نظر نیست بیقین خالیه ما فی کتاب آیمان اعمال صالحه
بجلا و آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان باینجا
اعمال را بخیلا و آن یقین ثابت شده در نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

ابی بکر و عمر را جلالتی جلالتی و امثال ذلک منه و زعمتیه من القضاة یقینون
 بحدیث کمالی فیها ایضا کما را حدیثی قال عبد الشریح من اکابر الشیعة افضل الشیخین
 یتمیز علی انهما علی نفسه و لا لکما افضلتهما کفی فی ویرد ان اجتهت کتم اختلافه کل ذلک
 من تقادیر الصواعق و اما تفصیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علماء اهل سنت بر آنند
 که فضل بعد از خن عثمان است پس علی و نه سب امیر اربع مجتهدین نیز همین است و نوشته که در
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق
 بنی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت
 امام عظیم رحمة الله علیه اند که مرتکبات الشیعة و الجماعة افضل الشیخین و صحابة الخلفاء
 مزین تغییر اختیار این عبارات را محتمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان
 خلافت حضرت ختمین پیا شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این معنی
 را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت
 ساخته بے آنکه شایسته توقف محسوب بود و کتب و کتب تحفه مشحونه بآن افضلیتهم کل شریک
 خلافتهم باجماع فضیلت خن لقبی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است
 که نیز فضیلت حضرت عثمان را بکلیه فضیلت خن را نیز حکم بکنیم و بشیخ و بنیال انیم
 چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرین نیز برید است
 است که بواسطه احتیاط و تقوی او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را شریک
 او بر سر و رنگ اندا است که از راه اندر که اما من باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام
 قال علی الله الصلوٰة والسلام الله الله فی اصحابی لا یخیر ذرهم عرض من انما یخیرکم هم و یخیر
 احبهم من ابغضهم فیه غرضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله
 کن اذی الله فبوشک ان یخیر و قال عمر و جعل ان الذین یؤد ذون الله و ذنوا له

این حدیث در فضیلت عثمان است و در فضیلت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق بنی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت امام عظیم رحمة الله علیه اند که مرتکبات الشیعة و الجماعة افضل الشیخین و صحابة الخلفاء مزین تغییر اختیار این عبارات را محتمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان خلافت حضرت ختمین پیا شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این معنی را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت ساخته بے آنکه شایسته توقف محسوب بود و کتب و کتب تحفه مشحونه بآن افضلیتهم کل شریک خلافتهم باجماع فضیلت خن لقبی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است که نیز فضیلت حضرت عثمان را بکلیه فضیلت خن را نیز حکم بکنیم و بشیخ و بنیال انیم چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرین نیز برید است است که بواسطه احتیاط و تقوی او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را شریک او بر سر و رنگ اندا است که از راه اندر که اما من باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام قال علی الله الصلوٰة والسلام الله فی اصحابی لا یخیر ذرهم عرض من انما یخیرکم هم و یخیر احبهم من ابغضهم فیه غرضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله کن اذی الله فبوشک ان یخیر و قال عمر و جعل ان الذین یؤد ذون الله و ذنوا له

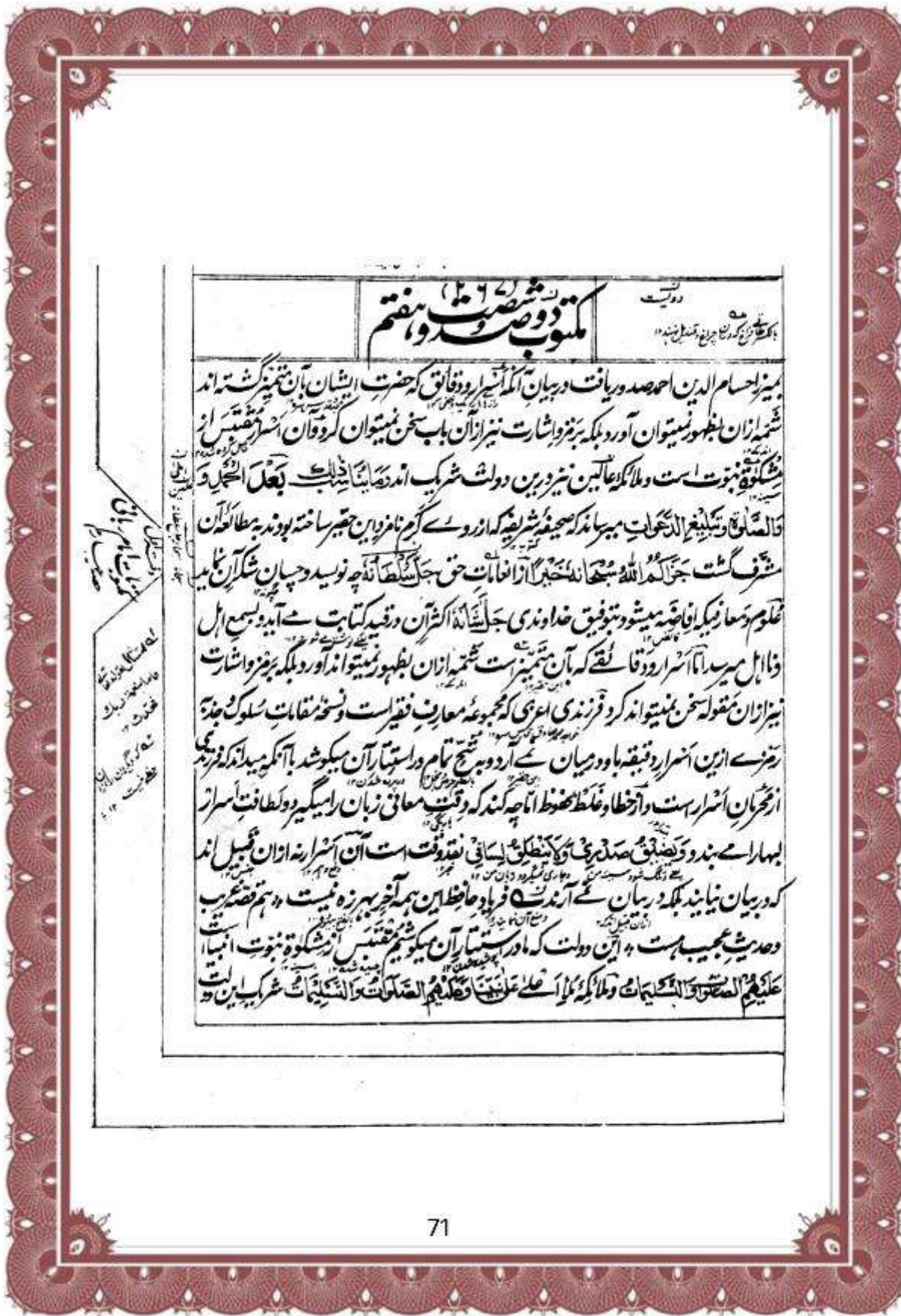
این حدیث در فضیلت عثمان است و در فضیلت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق بنی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و مجتهدین توفیق که از عبادت امام عظیم رحمة الله علیه اند که مرتکبات الشیعة و الجماعة افضل الشیخین و صحابة الخلفاء مزین تغییر اختیار این عبارات را محتمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان خلافت حضرت ختمین پیا شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این معنی را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت ساخته بے آنکه شایسته توقف محسوب بود و کتب و کتب تحفه مشحونه بآن افضلیتهم کل شریک خلافتهم باجماع فضیلت خن لقبی است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است که نیز فضیلت حضرت عثمان را بکلیه فضیلت خن را نیز حکم بکنیم و بشیخ و بنیال انیم چه علماء را در کفر او اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرین نیز برید است است که بواسطه احتیاط و تقوی او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را شریک او بر سر و رنگ اندا است که از راه اندر که اما من باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام قال علی الله الصلوٰة والسلام الله فی اصحابی لا یخیر ذرهم عرض من انما یخیرکم هم و یخیر احبهم من ابغضهم فیه غرضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله کن اذی الله فبوشک ان یخیر و قال عمر و جعل ان الذین یؤد ذون الله و ذنوا له

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان
 نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان است
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان
 لا یشھد من الذرأی کا یحضر من الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجسط اللہ تعالی کل حسنة

و فرمودند که در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد من الذرأی کا یحضر من الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجسط اللہ تعالی کل حسنة

و فرمودند که در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان است عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد من الذرأی کا یحضر من الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجسط اللہ تعالی کل حسنة

سئل عن رجل قال لا یحضر من الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر آتہ و کجسط اللہ تعالی کل حسنة



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت آمد
شتمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقسّم از
بشکوه نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و
والصالح و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعبیر ساخته بودند بر طالع آن
شرف گشت چرا که الله سبحانند خیر از انعامات حق بگشاید آنکه چه نویسد و چنان شکل آن نماید
علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سبب اهل
و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز است شتمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت
نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو
رضایه ازین اسرار دقیقه با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن بیکوشد با آنکه میدانند که فرزندى
از مجربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات اسرار
بهارا سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب
و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میگویم مقسّم از شکوه نبوت است
علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیهم السلام و الصلوات و الصلوات شرک این است

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من نماند و علم دیگر
علم سر است که هر کس بدان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن کلامه و کلامه

کتابت و نصرت و مشتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
تکلفاتی کاتبی است و اصل آن قصیده اند کلام اند و در بیان آمد علم سر که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سر است که اولیا است بان حکم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سران و قرب و عنیت و ما یثنا کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظه احوال و
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما فیها انکم و انبیاءکم
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان مقوله بقیصفا وقت نوشته آمدند و اخبار آمده العکال
و زکاة الایمان علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که هر کس از علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهره مند شود...

که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نکره مورث نصیب است از بعضی قریب بعضی دیگر او را از
 بعضی معین نصیب است و اصل آنست که نصیب بعضی حق اولی است گرفته است و همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کاتبی آیه بی اسمی که هر او را علیا علیا و وارثانند و هر که نصیب
 از بعضی نکره گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت بچو مورث میتوان گفت بخلاف غیر که ازین
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش با آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکم
 است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و اگر بود اکثر مردم ممکن دارند
 که علم آنرا عبارت از علوم اوجدیه وجود است و شهود و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کثرت
 است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب معیت اوقالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب احوال است
 کما شاکا و کلا کشفه کاشفان و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که
 بنیاد این تعارف شکر و تقست غلبه عال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات و الصلوات
 چه علم احکام و چه علم آنرا بر صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه
 ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر سر ولایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم السلام
 و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است
 بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقق آنچه توان
 کرد جمیع از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا از آنکه نبوت و حقیقت دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را با ولایت حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
 است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سکر را می دانستند هرگز سکر را بچو نسبت نمیدادند و سکر چو نسبت خاک
 با عالم پاک بود تا که سکر خوشتر از سکر است و سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوشتر از سکر است
 علوم و دانسته جزات باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سکر بهتر از سکر است اگر سکر و سکر مجازی است

در بعضی کتب آمده است که هر که از علم او را نصیب است از بعضی قریب بعضی دیگر او را از بعضی معین نصیب است و اصل آنست که نصیب بعضی حق اولی است گرفته است و همچنین فرموده حکیم و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کاتبی آیه بی اسمی که هر او را علیا علیا و وارثانند و هر که نصیب از بعضی نکره گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت بچو مورث میتوان گفت بخلاف غیر که ازین علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش با آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکم است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و اگر بود اکثر مردم ممکن دارند که علم آنرا عبارت از علوم اوجدیه وجود است و شهود و وحدت و کثرت و مشابه کثرت و وحدت و کثرت است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب معیت اوقالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب احوال است کما شاکا و کلا کشفه کاشفان و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که بنیاد این تعارف شکر و تقست غلبه عال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات و الصلوات چه علم احکام و چه علم آنرا بر صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر سر ولایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم السلام و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقق آنچه توان کرد جمیع از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا از آنکه نبوت و حقیقت دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را با ولایت حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سکر را می دانستند هرگز سکر را بچو نسبت نمیدادند و سکر چو نسبت خاک با عالم پاک بود تا که سکر خوشتر از سکر است و سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوشتر از سکر است علوم و دانسته جزات باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سکر بهتر از سکر است اگر سکر و سکر مجازی است

تذکره است این حکم بر سکر که بر سکر بود که در اولی است که سکر است از سکر است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ائمه پیغمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبیذہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتشی
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبیذہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتشی
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبیذہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتشی
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش است
 ۲- عالم است و در حقش است
 ۳- عالم است و در حقش است
 ۴- عالم است و در حقش است
 ۵- عالم است و در حقش است
 ۶- عالم است و در حقش است
 ۷- عالم است و در حقش است
 ۸- عالم است و در حقش است
 ۹- عالم است و در حقش است
 ۱۰- عالم است و در حقش است

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزِ
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی
 شیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحست و نیاوشنا عیب آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را بیاتی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در حقش است

۱- عالم است و در حقش است
 ۲- عالم است و در حقش است
 ۳- عالم است و در حقش است
 ۴- عالم است و در حقش است
 ۵- عالم است و در حقش است
 ۶- عالم است و در حقش است
 ۷- عالم است و در حقش است
 ۸- عالم است و در حقش است
 ۹- عالم است و در حقش است
 ۱۰- عالم است و در حقش است

۱- عالم است و در حقش است
 ۲- عالم است و در حقش است
 ۳- عالم است و در حقش است
 ۴- عالم است و در حقش است
 ۵- عالم است و در حقش است
 ۶- عالم است و در حقش است
 ۷- عالم است و در حقش است
 ۸- عالم است و در حقش است
 ۹- عالم است و در حقش است
 ۱۰- عالم است و در حقش است

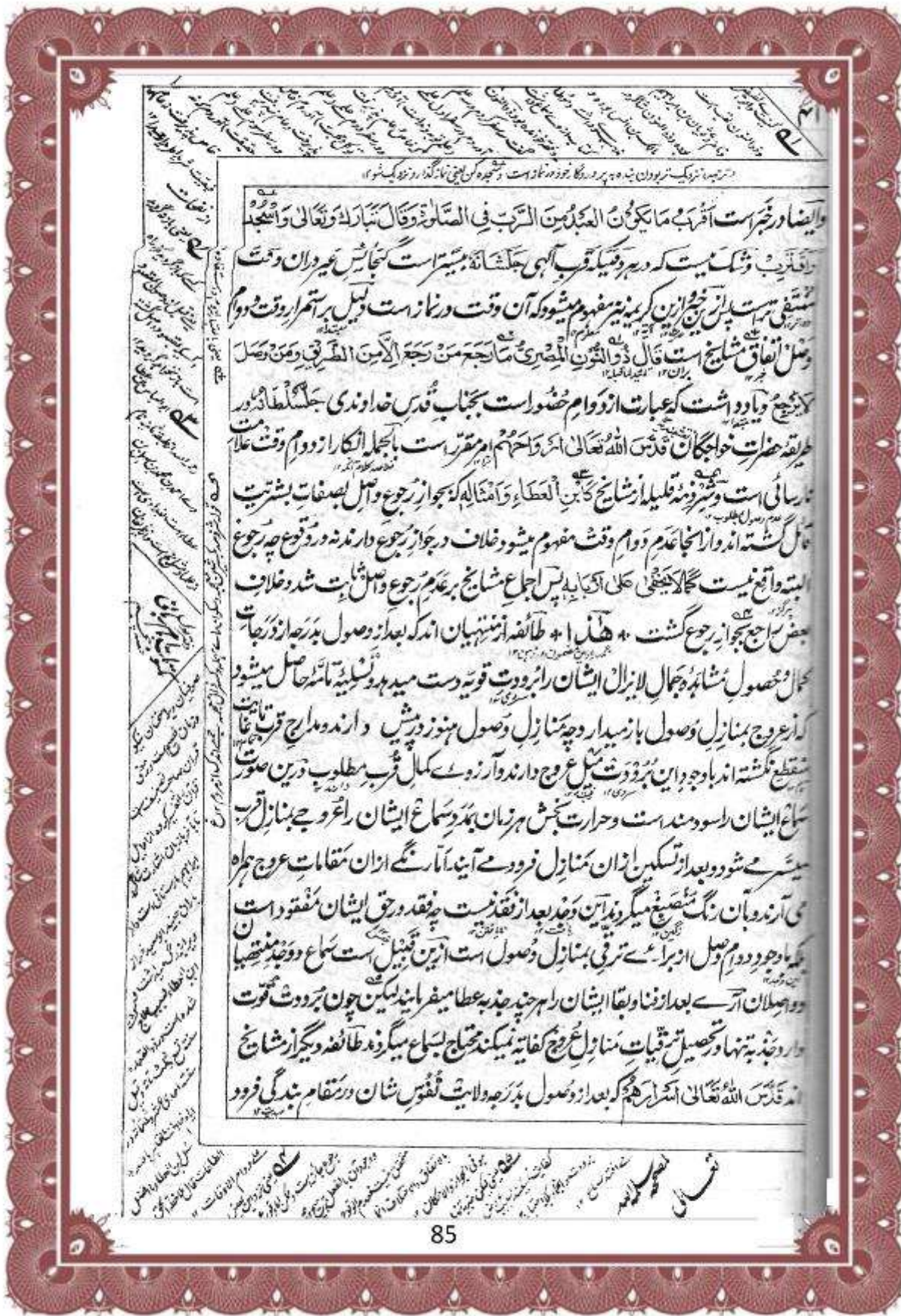
عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودیاست و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذْرُؤُكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُكَ نَمِيَةٌ نَمِيَةٌ نَمِيَةٌ نَمِيَةٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شسران عالم نیز با ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با باب فطانت صحیح اظهار سازد
 آتاین معنی را وسیله سعادت خود دانسته تصدیق می کرد و

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیست و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب
 ذَلِكُمْ عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَتَبَسَّوْا
 الْبَشْرَ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ
 أَمْكُنُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ كَسَى كَشْكُرَ أَوْ مِثْلَ مَا وَرَدَ فِي شِكْرِ خَدَائِقِ عَزَائِقِ
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشاوه
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم

کتاب پنجاه و چهارم
 در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است
 و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند
 و مینا سبب ذلکم عظم الله تعالی اجرکم
 و رفع قدرکم و تبرککم و شرح صدرکم
 و تبسوا البشر المطمئن زیغ البصر
 علیکم و علی الله من الصلوات افضلها
 و من التسلیات امکنها من لم يشکر الناس
 لم يشکر الله کس یشکر اوی مثل ما
 ورد فی شکر خدایق عزایق نیا در و پس
 بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است
 اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشاوه
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق
 سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر
 رویم و ثانیاً چون حکم

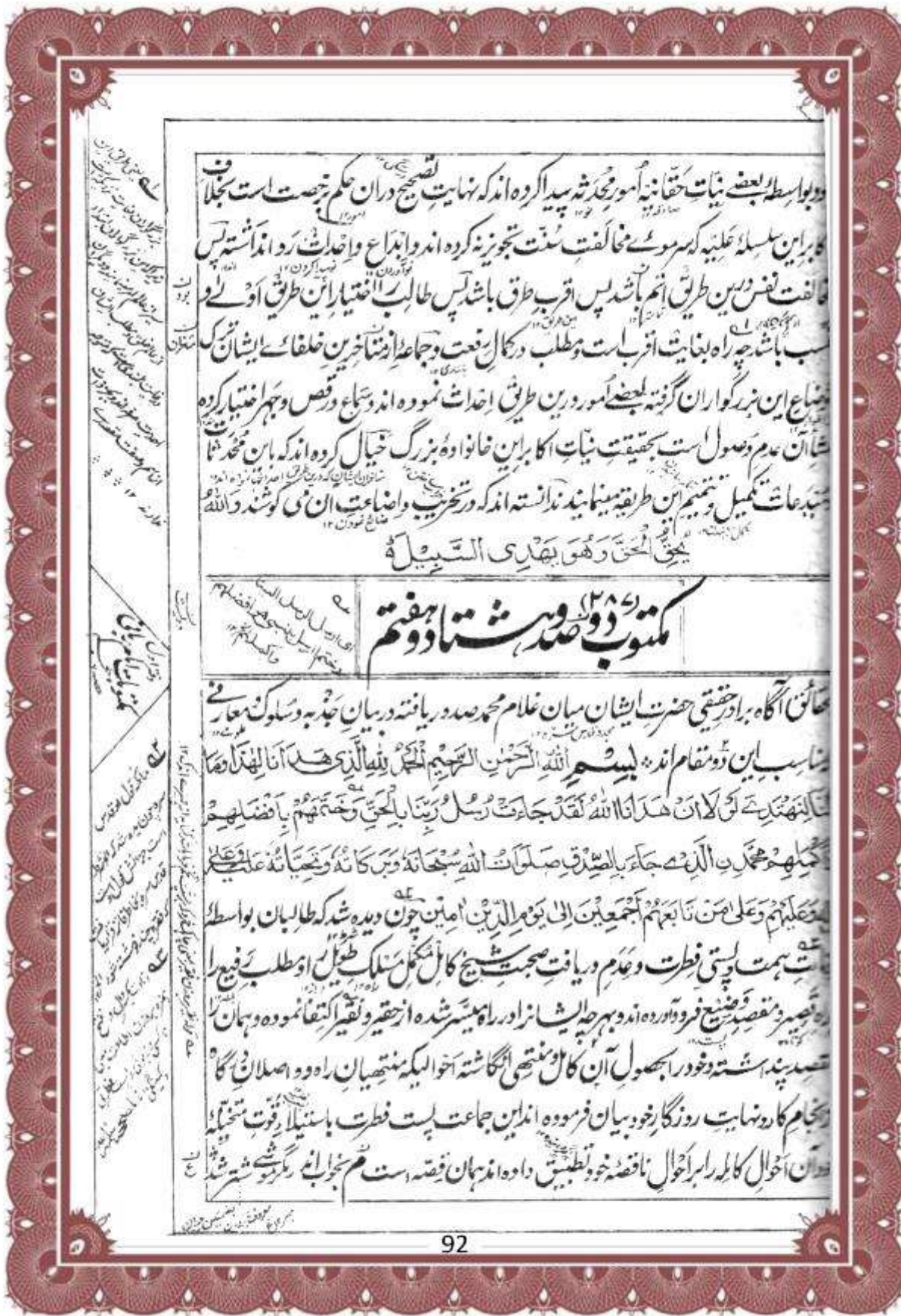


در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است
 و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است
 و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبدین الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلشاته و بیست است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقی است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلشاته و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نرسائی است و نیز زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلاختگی کل آنکه پس ارجع مشایخ بر عزم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارجح قوت ثابت
 شقیق گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند تنصیب
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یتفقوس شان در مقام بندگی فرود

و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است
 و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است
 و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است

فصل فی تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است
 و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است
 و در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کنایه از نماز است که در تفسیر آن است



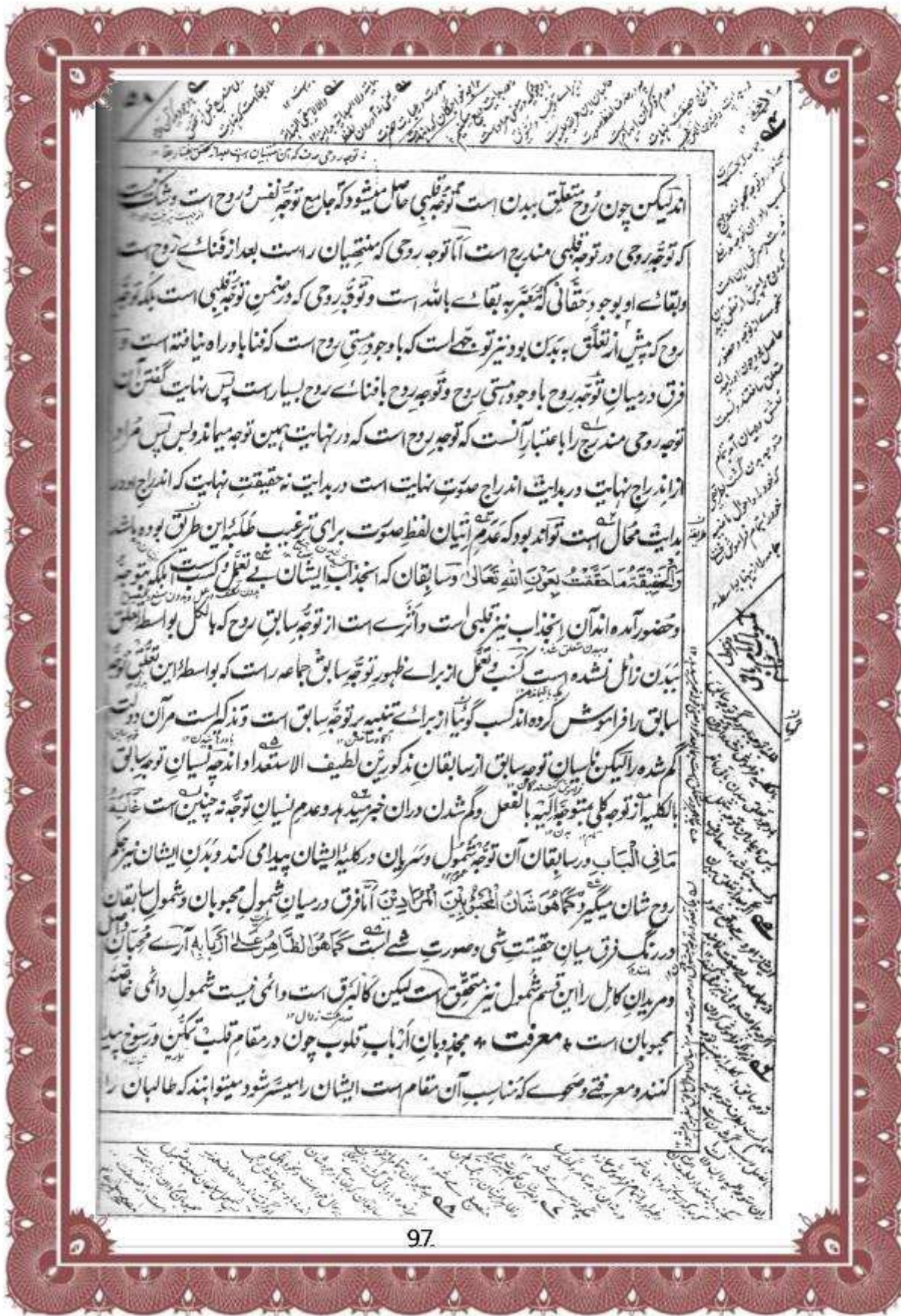
و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 و بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بنا بر این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ
 لَنَا الْهُدَى لِي كُنْ لَنَا هُدًى اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ
 كَمَا جَاءَهُ مُحَمَّدٌ الْإِسْلَامُ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بجهول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله
 در آن احوال کال را بر احوال نافضه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی



اندکی پس چون روح متعلق ببدن است مگر توجیهی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکست
 که توجیه روحی در توجیه غلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتحیان را است بعد از فناء است روح است
 و بقائے او بوجوه حقیقی که معتبره بقائے باشد است و توجیه روحی که در ضمن توجیه غلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودی روح و توجیه روح با فناء روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة مَا حَقَّقْتُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا يُقَانُ كَمَا سَجَدَ آبَائِي شَانَ سَبْعَةَ تَعْلَمُ كَسْبِ الْمَلِكِ تَوْجِيه
 و حضور آمده اند آنرا بجز توجیهی است و اثر است از توجیه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجیه سابق جماعه را است که بواسطه این تعلق توجیه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت
 گم شده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندیشه نسیان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی بتوجیه کلیه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب
 مافی السباب و سابقان آن توجیه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثل من آفاق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام طلکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند
 چه مستحق غیر جمیع عالم تر از کمال افادۀ نادر چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده تا افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد
 را که برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توجیه افادۀ مے نماید زیرا که او را توجیهی سبحانۀ با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افادۀ و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برین را جامع بین ایشانند و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا آنگ بر سلوک است
 و این مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود می آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجزوب شکر بیش از گیت افادۀ
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجزوب است زیرا که مستحق برین
 عالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنیان آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود می آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجزوب شکر بیش از گیت افادۀ مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجزوب است زیرا که مستحق برین عالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

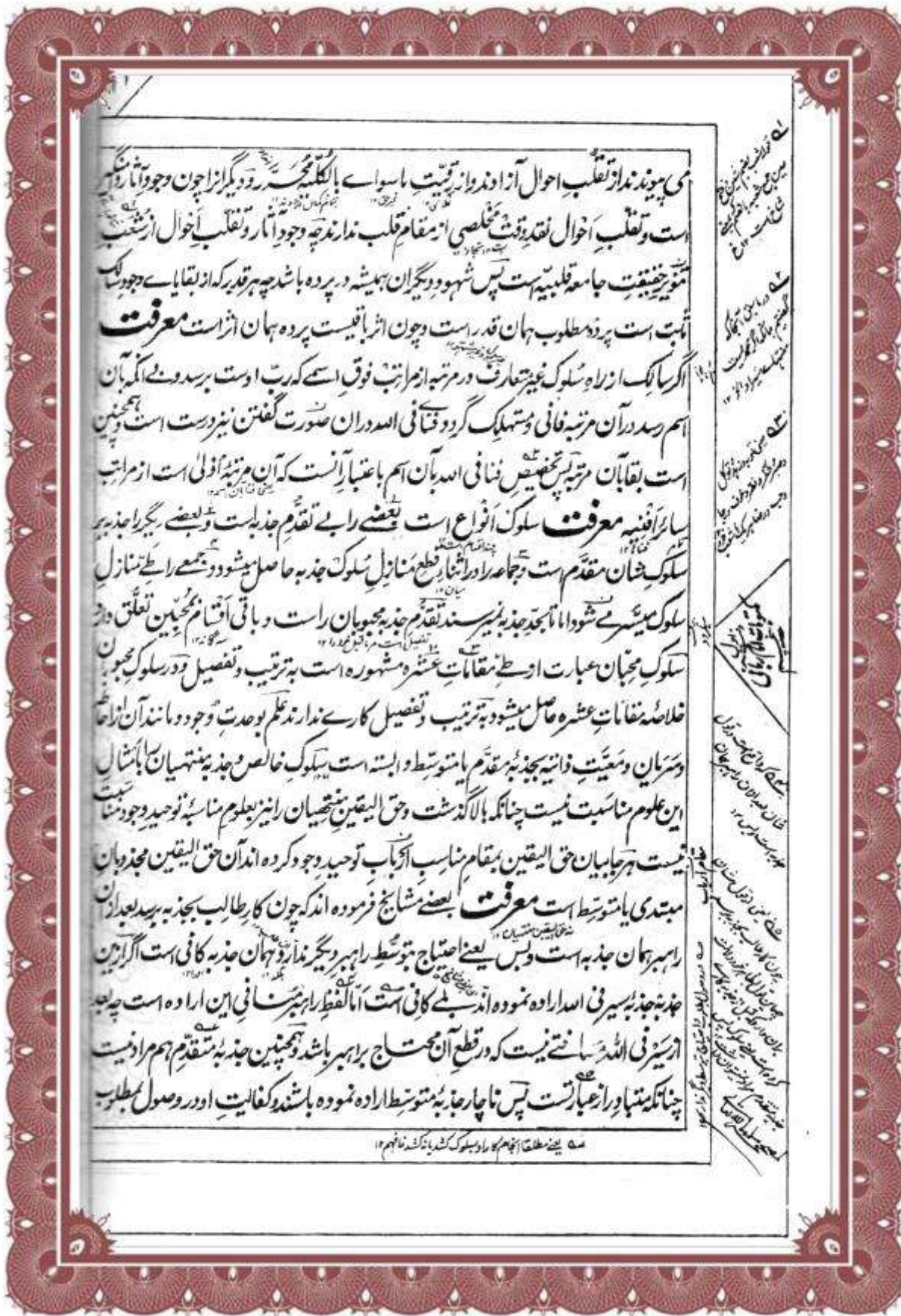
برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کتر لیکین افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق انداز و
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ جاوید است کہ پیشتر اصلا موجود نہ
 و موقوف بود بر قنائے روح بلکہ بر قنائے او بود و حقیقی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سگولک اورا کے قطع منازل سگولک
 شیخ معتد اور کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند نامادہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سگولک آرد و اگر در ان زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است چنانکہ در سنا سبت مذکور شد

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علی نبینا وعلیٰ آلهم و سلم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله آنکه بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 وعلیٰ آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 علیه وعلیٰ آلهم و سلم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین الله علیهم کذب الخضر علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق
 و یموتهم و یرزقهم من یشاء و یرزق من یشاء و یرزق من یشاء و یرزق من یشاء و یرزق من یشاء
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام ارزاق است بتوسط امر زائد شیون
 تفریق است اعتبار زیادتی در ایشان از منتهی عات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائد آرد و صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آنچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علی نبینا وعلیٰ آلهم و سلم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله آنکه بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 وعلیٰ آلهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کالتصل فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 علیه وعلیٰ آلهم و سلم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین الله علیهم کذب الخضر علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الخلق
 و یموتهم و یرزقهم من یشاء و یرزق من یشاء و یرزق من یشاء و یرزق من یشاء و یرزق من یشاء
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام ارزاق است بتوسط امر زائد شیون
 تفریق است اعتبار زیادتی در ایشان از منتهی عات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائد آرد و صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آنچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات



می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه ^{بهر} رو دیگر از چون وجود آثار و
 است و قلب احوال نقد و ثقیف ^{بهر} مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر اقبیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنزل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق در
 سلوک مجویان عبارت از طه نقائات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه نقائات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و سیران و سعیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه و البته است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با احوال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز به علوم مناسبت توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از آن
 راهبر همان جذب است و بس یعنی احتیاج به توسط راهبر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السد را داده نموده اند بس کافی است اما لفظ راهبرست فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راهبر باشد و همچنین جذب به مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و راهبر است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که را و سلوک کس با کس نه اهم

سه قلبی غیر از این
معنی که در این است
شکست

سه در این است
معنی که در این است
شکست

سه در این است
معنی که در این است
شکست

سه در این است
معنی که در این است
شکست

سه در این است
معنی که در این است
شکست

سه در این است
معنی که در این است
شکست

سه در این است
معنی که در این است
شکست

و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه در همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات آتمها و من الصیبات الملهات واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است
 و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی می بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 می انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علیه الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیوش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه در همین تجلی ذاتی که
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات آتمها و من الصیبات الملهات واقع شده است

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة غایب است
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینت او و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 تبت و علیه السلام و کلامه و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام تابعه افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و الخیة**
افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله و تعالی
 با همسایگان من است
 تجلی ذات هر چه است

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با اینا هم همسایگان
 در شبکات

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با اینا هم همسایگان
 در شبکات

بسم الله و تعالی
 کس تابان از دولت
 با اینا هم همسایگان
 در شبکات

و السکام و الخیة
کتاب و وصفت نماز و ششم
 و السکام و الخیة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که

ترجمہ سے از مصحح

مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها
 ومن التسلیمات اکملها و رحم
 کنا و حق تقالے بر سیکہ آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ
 از برکت الفت زوور غنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور
 بخان خاتان في جواب كتابته
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات
 أفضلها ومن التسليمات أكملها
 ويذكر الله عهدا قال آمينا
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت
 أهلا لسعدى والرسول وجدا
 وجد الرسول رحيب وجه الرسول

ترجمان الفتوح معترضان، غرض تقریر کہیکہ لاتندہ و در زبان ہامشہ

ترجمان الفتوح معترضان، غرض تقریر کہیکہ لاتندہ و در زبان ہامشہ
 مکتوبات نام بیان
 عدول
 ارسال منی تصدیق و توثیق و غیرہ است و در حق است و در حق است و در حق است

قوله في قوله تعالى **لَا يَلْمِزُكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الذَّمِّ** أي لا يذمك في شيء من الذم الذي هو العيب والخطية والذم الذي هو العيب والخطية والذم الذي هو العيب والخطية...
 قوله **وَمَا يَلْمِزُكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الذَّمِّ** أي لا يذمك في شيء من الذم الذي هو العيب والخطية والذم الذي هو العيب والخطية...
 قوله **وَمَا يَلْمِزُكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الذَّمِّ** أي لا يذمك في شيء من الذم الذي هو العيب والخطية والذم الذي هو العيب والخطية...

زیرا کہ این اسم و مستطیث صیغہ مفوض است
 نزد حق سبحانہ و رسول او علیہ الصلوٰۃ
 والسلام و اہل اسلام مامور اند بجدابت
 اہل کفر و تشدد و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم تعجب احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
 در غلہات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشدد
 زنیار و امثال آن واقع شدہ است پس از
 ظاہر خود مصروف است و بزناہیلے از تامل
 محمول زیرا کہ کلام سکاری بر مفہوم محمود
 حمل کردہ میشود و از ظاہر متبادر نمود
 مصروف چہ ایشان بہ اعثت غلبہ سکر
 در ارتکاب این مخطوبات معذور اند
 با وجودیکہ کفر حقیقہ تنقص است نسبت
 اسلام حقیقہ نزد این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نزدشان و نہ نزد اہل شریعہ چہ ہر چیز موسمی
 است خاص و وقت کہ آن چیز در آن موسم
 موزون و زیریا میباشد و ہوسم دیگر قسبح

لَا يَلْمِزُكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الذَّمِّ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَرَسُولَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ
 السَّلَامُ وَالْغُلَّةُ عَلَيْهِمُ
 عَن مِثْلِ هَذَا الْأِسْمِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ
 وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَارَهُمْ فِي غَلَبَاتِ
 السُّكْرِ مِنْ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالْتَرغِيبِ
 عَلَى سَنَدِ الزُّنَّارِ وَآمِثَالِ ذَلِكَ فَصَرَفَ
 عَنِ الظَّاهِرِ وَجَمَعُوا عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ
 كَلِمَةَ السُّكْرِ تَحْمِلُ وَيُصْرَفُ عَنِ
 الظَّاهِرِ الْمَتَّبَادِرِ فَالْقِسْمُ مَعْدُودٌ
 بِغَلَبَةِ السُّكْرِ فِي الرِّجَالِ هَذَا الْمَحْظُورُ
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ تَنْقُصُ بِالنِّسْبَةِ
 إِلَى السُّكْرِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هُوَ كَاهِنٌ
 وَغَيْرُ السُّكْرِ عَيْنٌ مَعْدُودٌ فِي تَقْدِيرِهِمْ
 لَا عِنْدَهُمْ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَمَقَالًا خَاصًّا صَحِيحًا
 ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ

این اسم و مستطیث صیغہ مفوض است
 نزد حق سبحانہ و رسول او علیہ الصلوٰۃ
 والسلام و اہل اسلام مامور اند بجدابت
 اہل کفر و تشدد و نمودن بر ایشان پس ازین
 اسم تعجب احتراز واجب است و آنچه در
 عبارات بعضی مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
 در غلہات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشدد
 زنیار و امثال آن واقع شدہ است پس از
 ظاہر خود مصروف است و بزناہیلے از تامل
 محمول زیرا کہ کلام سکاری بر مفہوم محمود
 حمل کردہ میشود و از ظاہر متبادر نمود
 مصروف چہ ایشان بہ اعثت غلبہ سکر
 در ارتکاب این مخطوبات معذور اند
 با وجودیکہ کفر حقیقہ تنقص است نسبت
 اسلام حقیقہ نزد این بزرگواران و غیر
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند
 نزدشان و نہ نزد اہل شریعہ چہ ہر چیز موسمی
 است خاص و وقت کہ آن چیز در آن موسم
 موزون و زیریا میباشد و ہوسم دیگر قسبح

لَمْ يَلْمِزْكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الذَّمِّ
 اللَّهُ تَعَالَى

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی الخالق نجله ان
 فرموده اند قدس الله تعالی سره که واسطه یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را
 غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کلامیه و عقایدی به کتب فقهیه و اصولیه است
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آیه ایل است و بقضی چون نمود قوم موسی را نه خون بود
 آب بود و کانت کلامه و الا کلامه

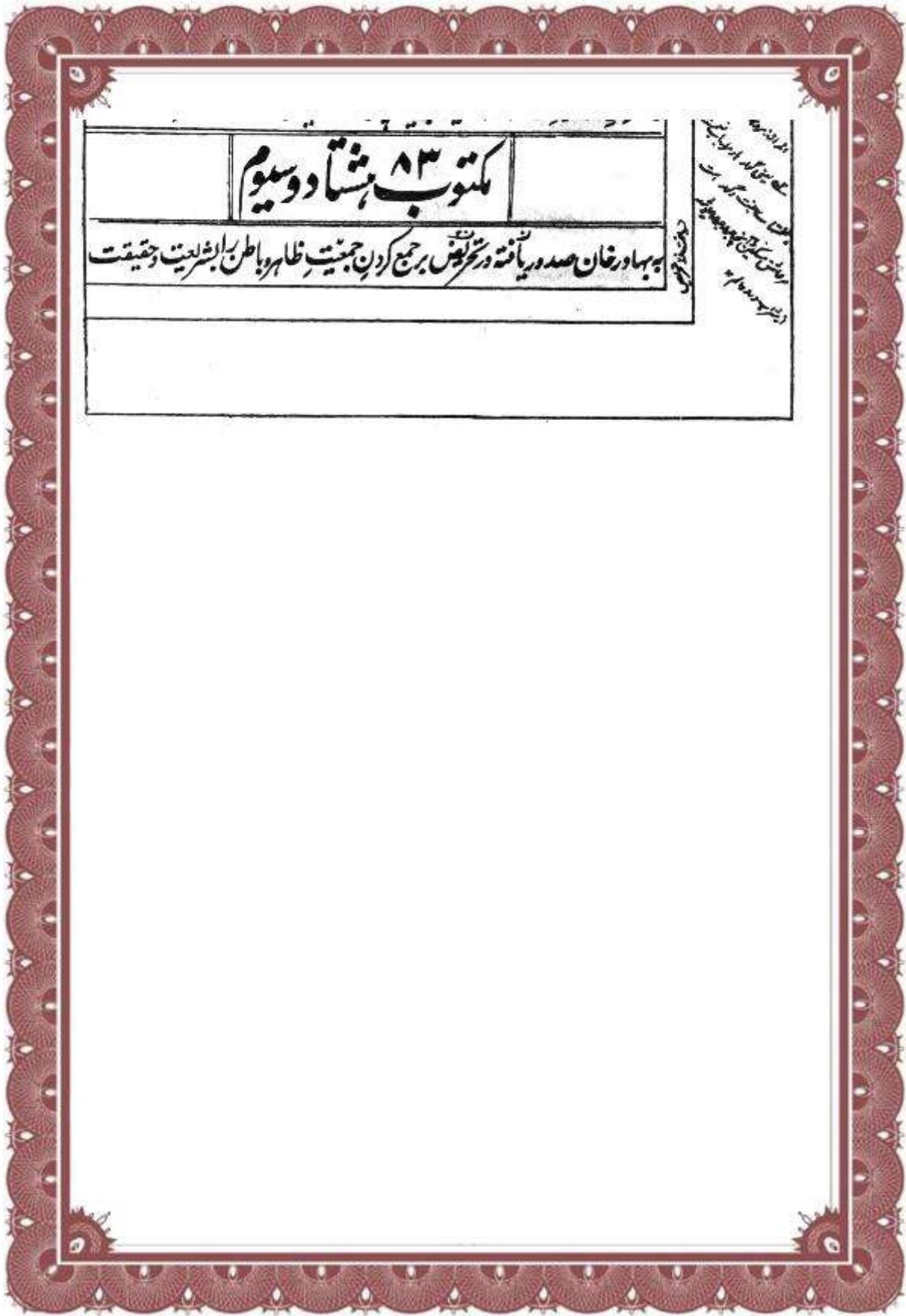
مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت
 ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد او و طلب خود که است فرموده از هر چه
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردانند و بجز سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر
 علیه و دخل الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون
 از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیزی میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول است
 طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد
 و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بجمول
 آن دولت لکن شکر نشم لازیکم و و و اجماع التجا و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیشتر شود
 صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلم و آفتاب کوا ایمان این است

صحه امیرالمؤمنین علیه السلام

سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر علیه و دخل الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیزی میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول است طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بجمول آن دولت لکن شکر نشم لازیکم و و و اجماع التجا و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و کانت گفته تکلم و آفتاب کوا ایمان این است

صحه امیرالمؤمنین علیه السلام



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

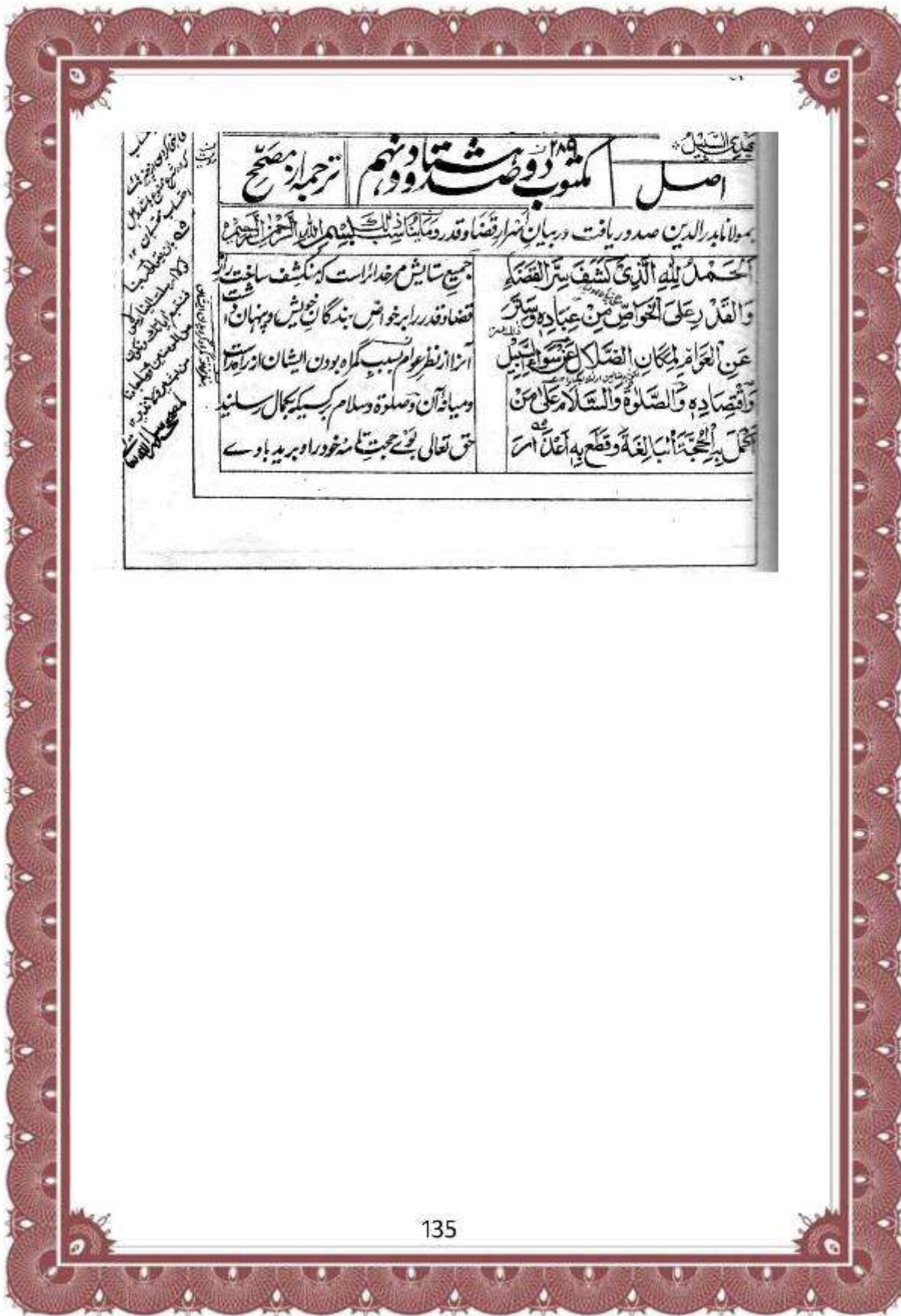
والمعروف

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله عذبا كبيرا
من يظن بالله ولا باليوم الآخر

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عار که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبادت او نگردد شستن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ مِّنْ رِّضَائِكَ مَعْنَى لَانِيَّتْ مَعْظِمَةٌ بِاللَّهِ مَعْظِمَةٌ كَمَا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمٌ
وَبِحَقِّكَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمٌّ بِرَيْحٍ مَّيْرَبٍ بِأَرْبَابٍ بِحُكْمٍ مَّزِيدٍ
أَنْزَلَتْ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا تَسَلَّمَ كَمَا لَهَا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند
و چون چنین پند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عار که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبادت او نگردد شستن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسِي مَعْظِمَةٌ مِّنْ رِّضَائِكَ مَعْنَى لَانِيَّتْ مَعْظِمَةٌ بِاللَّهِ مَعْظِمَةٌ كَمَا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمٌ
وَبِحَقِّكَ عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمٌّ بِرَيْحٍ مَّيْرَبٍ بِأَرْبَابٍ بِحُكْمٍ مَّزِيدٍ
أَنْزَلَتْ عَلَيَّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا تَسَلَّمَ كَمَا لَهَا وَالسَّلَامُ

تعالی
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



حمد السنين

اصل **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائتات الیک بیده الله الرحمن الرحیم

<p>جميع ستايش من خدا راست که تکشف ساخت تقضا و قدر را بر خواص بندگان خوش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و میانه آن وصله و سلام هر سببیکه کمال رسانید حق تعالی بجهت من خود را و برید با دوس</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القضا والقدر على الخواص من عباده عن العارفة لكان الضلال لسوء السبل واقصاده والصلوة والسلام على من أكمل به الحجة باب الغة وقطعه به أقال امر</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي كشف ستر القضا
والقدر على الخواص من عباده
عن العارفة لكان الضلال لسوء السبل
واقصاده والصلوة والسلام على من
أكمل به الحجة باب الغة وقطعه به أقال امر

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادِيَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُصُولِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَمِيعَةٍ
 فَخَلَفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادِيَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَتَّاءُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادِيَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعْنَى إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَجْعَلَ تَأْثِيرَ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودَ الْوَصْفِ زَائِدًا عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُ وَرَفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكْبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت عادیة در
 نفس فعل و حصول فعل و حصول الفعل
 است اجتماع دو مرتبه را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گفته است قاضی ابوبکر الفلاحی
 بتاثير قدرت عادیة در وصف فعل بدین پنج
 که نصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیة و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت عادیة است در هر یک از نفس فعل و وصف
 فعل چه تاثير قدرت عادیة در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عادیة هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عادیة نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی شرح
 التلخیص
 فی شرح
 التلخیص

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس سخن مجبور محض است کاشح و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ند
 خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كالتحريك اذا
 حركتها الروح تحركت فكذلك
 العبد مجبور كالتحريك وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدار الوجود الافعال بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عاديه لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحذور لا مشأً وإنما هو من قبيل ما حال عليه

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَهْتَلِكُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدَى أ بِالْعَمَلِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي
 تَسْلِيْلِهِمْ فِهَذَا بِإِمْسَالِهِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدْلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكًا وَاحِدًا وَمَنْعَ نَزْلِهِ
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعَبْرَةٍ
 أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ صِلًا وَإِنْ حَرَكَاةً
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قاضی
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قضا است مافی
 آن و غیر متقوض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجوب متعلق است واجب است یا بعد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشأ نهایت بخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبحانهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 متعلق است
 علیه من غیر
 است
 متعلق
 با افعال
 بارئ تعالی

کبریا
 از اول
 کبریا
 از اول

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنات له

بأنه یفعل فعله من کلین من کلین

بزمیست شعری بلکه بزمیست جبری پس
 موم میزند با یکدیگر بعد از حقیقت اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است
 و گاهی بعضی اختیار موم قائل میشود
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامیست
 از مومفیه اندرین مقام استماع بینامیت
 و فعلیست که است پس و هرگز تا
 نیست موقدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزمین هموار که پندار آن را نشانه آینه در آینه
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مرآت را بر آینه
 و مسألهات و اقوال و افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده موم عبد را
 حقیقت چنانکه بزمیست شعری است البته نسبت
 موم موم و حق تعالی را بعباد چه مرآت
 نه اختیار حاصل است موقدرت ایشان

مذهب الاشعری بل إلى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حرركاته بمنزلة حرركات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقبعه بحسبه الظاهر
 ماله احسن اذ لعله لا لم يجد شيئا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 اذ قد اذكم جزا عنكم المداهنات والافعال
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 المراد ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
 لما نسب الله تعالى الظاهر الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

به اشاره الی مذهب
 اشعری که مذهب
 کسب است
 به بعضی صوفیانی
 که در این مقام
 از مومفیه
 سخن گفته اند
 که اختیار
 مستلزم
 جبر است

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمُدَارِيَةَ بِدُونِ
 الشَّائِرِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لِجَبِّ الظُّلْمِ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْتَذِرِ الْعَمِيَّةِ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمِيَّةِ
 قَاتِلًا اللَّهُ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزَهٌ لِمَثْبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُودِ قَلْبًا مِمَّنْ تَكْتَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا فَرَقَ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيِّنَاتِ مَسْلُومًا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمُدْخَلِيَّةِ لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ مُتَمَوِّعٌ وَهُوَ أَوْلَى الْمَسْتَكَلِّ
 وَسَدِّ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا يَبِينُ أَنَّ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نمود است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و هر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم ثبوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسله
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت با اختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسله است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشته

در اسم
 نه تالیف کردی که کل
 انهم علیهم السلام و صل
 و صل علیهم السلام و صل
 انهم علیهم السلام و صل
 انهم علیهم السلام و صل

در اسم
 انهم علیهم السلام و صل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّانَةٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَا
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ
 وَالْمَقْدَرُ بِرَبِّ الْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْتَمِرَ
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوُضُوءَ خَلْفًا هُوَ الْيُسْرَى
 وَكَذَا أَحْكَمُ بَأَنَّ مَنْ كَلَّفَ مِنْ كَلِّهِ

وآهنتیت که بجهت حق تعالی تکلیف آید
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف آید است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که انسان اندر نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 بر عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

والتكليف بما لا يطاق

والتكليف بما لا يطاق

والتكليف بما لا يطاق

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرِ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةِ مَنَّةِ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّتَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحِ دِظْلَمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَوْرَانِيَّةٍ
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمَعَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعقات آفر
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

تکلیفات
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكُفْرُ الْاِعْتَاكُفُ الْعَائِدِينَ
 فَأَلَمَ أَنْ مَرَّضَ الظَّالِمِينَ مَوْجِبَ الْعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ أَمْ كَذَلِكَ مَرَّضَ الْاِطِّالِ
 اِيضًا مَوْجِبَ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ اِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَا جِهَتَا هَوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلِ وَجُودِ هَوَى النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصَّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ
 اِلْتِحْيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنْ كَلَامُهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ اَصْلًا فَكَيْفَ يَصِحُّ اِلْتِحْيَارُهُ
 وَالْتَقْلِيدُ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحِبَّةِ وَالْتَقْلِيدُ
 أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ هُمْ مِنْ كَلَامِ الصَّوْفِيَّةِ اِقْبَلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ اِلْتِحْيَارِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است چنانکه مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم ابطال از من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هواس نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و ارسه شود و چون هواس نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشریع الشریف ابطال رسوم النفس

شرح الشریع الشریف ابطال رسوم النفس

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلَ وَجُودِهَا وَنَفْسٍ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْمَوْجِبِ يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَاءُ
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعَفُ فَأَحْلَمُ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِن لَكُم مِثْقَالُ مِطَاقٍ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتِقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتِقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاه
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوا جس آن وارد شده است
 پس هوا نفس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوا که نفس پس با ندادن عسر هوا نفس موجود
 دانسته شود و چون هوا که نفس با کفیه نفس
 گرد و عسر در احکام اصلا نداند و اما کلام بعض
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابق
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالف ایشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در معرفت
 در معرفت

در معرفت
 در معرفت

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن سفهم في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن ظاهر الشك
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سفهم حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود باجماله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود معذور است
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر معذور

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش
 ترا متمایز میسازد و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با آنجا نرسی نمیتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا یافته اند تمیز الهی بگشاید که تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم
 عن مغان الاغلاط و محال است باید دانست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طره گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم عن مغان الاغلاط و محال است باید دانست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسب ارباباً

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اٰلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَمْ نَمَّا وَكَلَّمْنَا بِمَا كَلَّمَا لَنَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنی واقع شود و متنبی خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاج باشد باشد سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کسان ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مراد اندک ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و بر بیت ناقصان از دنیای آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی که بر این
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بران مجوز
نیست و اینها چون این را میبینند بر پیر پیدا شده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه
در نختن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وفقه را از عمل او باید اقتضا نمود ^{آنرا که در سیر}
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت
و سکنت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خوردن باشد زیرا که اعتراض را غیر از خردان نتیجه
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله سبحان الله
عن هذا الالب کما العینیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا
و وسوس باشد هیچ شکی نیست که مومن از غیر پیر محجزه طلب کرده باشد محجزه طلبیان گرفتارند
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شکر پیدا شود در خاطر
آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقبت بر جناب پیر عاید نشازد
و واقع که زود و دیر پیر نهان ندارد و تعبیر و قانع از و طلب کند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خود زینهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که غیر او ابرو کند
گزیدن ثمنانی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوداوست
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیضی از شاخ و برگ رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام
استعدا و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل
و طاعت - مالکیت
ان الذین یسألون الله
استغفروا -
آن پیران که در حق
سوزناکند و در حق
تکلفی باید در حق
همه را در حق
ان معنی این است
شده که کلمات
بسیار از آن قبیل
متنجم است
تاریخچه پیران
از ماضی و حال
توجه به این
که بعضی پیران
عقب کشند
تعداد از
سعدی

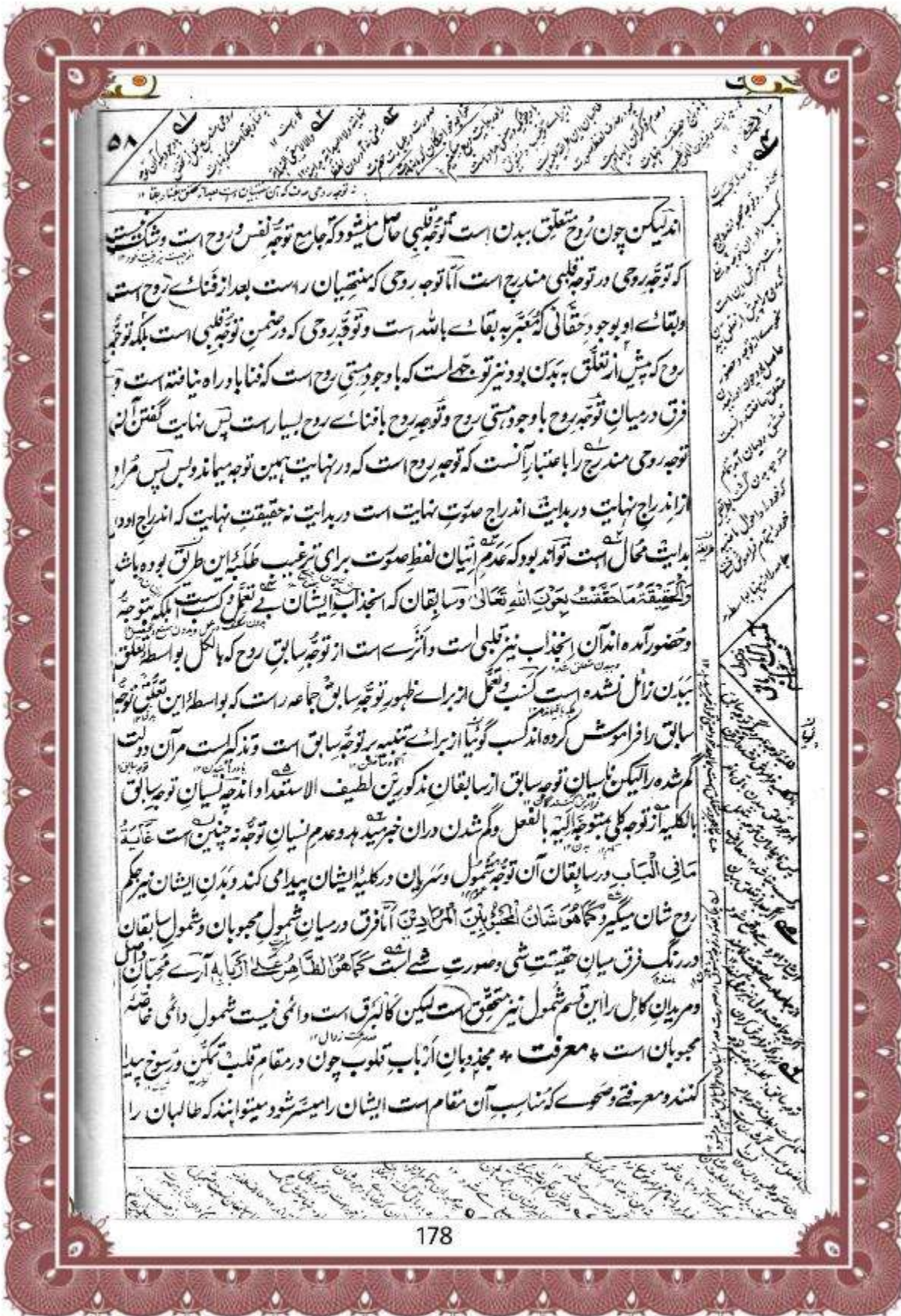
حقیقت آن ...

اینکه در این کتب آمده است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانی خیل نموده از بی مانند مانند گریه در
 احوال جامع که تخلیه یاریان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان
 نامرنا کرده و تشنگان آرام بسلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محض
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند و در اندوختن خطا و غلطی مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است صفتها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محضی مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرود است بهتر است چو او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگردد است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را بدست می و اقدار خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و دشواری بزرگت و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصدا و اضلالا قاصدا احوال این محقق کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچبند نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر از هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در اینصورت

اینکه در این کتب آمده است
 در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانی خیل نموده از بی مانند مانند گریه در
 احوال جامع که تخلیه یاریان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان
 نامرنا کرده و تشنگان آرام بسلب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محض
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند و در اندوختن خطا و غلطی مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است صفتها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محضی مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه
 طلب نرود است بهتر است چو او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و
 غلطی نگردد است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را بدست می و اقدار خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن
 را ضایل ساخته اند و دشواری بزرگت و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصدا و اضلالا قاصدا احوال این محقق کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچبند نرسیده و پیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر از هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در اینصورت

در خیالیان لغات است هر چه بتندی و متعصبی



۵۸
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت

اندریکم چون روح متعلق بدن است مگر قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتصبان راست بعد از فتنائے روح است
و بقائے او بوجود و حقانی که تعبیر به بقائے بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فتنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد
از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی تعلق است بلکه توجه
و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنراست است از توجه سابق روح که با کل بوسیله تعلق
سابق را فراموش کرده اند کسب عمل از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بوسیله این تعلق توجه
گرفته را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجه سابق
بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
سابق الیاب در سابقان آن توجه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز حکم
روح شان میگیرد و حکامه شان نظیر بدن آنهاست اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر کما انکبا به آرسه محبان
و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی حقیقت
محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام تلبوب ممکن و رسیدن پیدا
کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میبایستند که طالبان را

توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت
توجه روحی مرتکب که آن استیانت است بعد از حقیقت حقیقت

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود بان شان باقی بیگردد
تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت
در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل
و موعود باشد بخلاف در صورت فنا که عود و رجوع بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از چنانچه تواند بود و اخلاقیه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثالهم در جو از رجوع و اصل عدم
در آن واقع است حق است که اگر محیست محفوظ است از عود و الا در خط است و همچنین است
تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محیست عین و اثر در
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن
سایه ممکن نباشد ایجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
معم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود بان شان باقی بیگردد تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل و موعود باشد بخلاف در صورت فنا که عود و رجوع بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از چنانچه تواند بود و اخلاقیه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثالهم در جو از رجوع و اصل عدم در آن واقع است حق است که اگر محیست محفوظ است از عود و الا در خط است و همچنین است تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محیست عین و اثر در که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال ظل آن سایه ممکن نباشد ایجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ معم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعلق احوال از اندوخته توفیق با سواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را می
 است و تعلق احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعلق احوال از نسبت
 متوجه حقیقت با سواسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آفت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحفین فانی اندر آن هم باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر میسرند تقدم جذب میجوین راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارند
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن آنرا
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب به نسبت میان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین همچنین را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعلق احوال
 می پیونددند از تعلق احوال
 است و تعلق احوال تقدیر وقت شخصی
 متوجه حقیقت با سواسه قلبیه است
 آفت است پرده مطلوب همان قدر است
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک
 است بقایان مرتبه پر تحفین فانی
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی
 را به بر همان جذب است و پس یعنی
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده
 از سیر فی السداده نیست که در قطع
 چنانکه تنها در از عبارات است پس

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**
افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین

سعد بن عبدالله بن مسعود
 را به صلوات انبیاست از
 تجلیات صفات
 طه ذلک و الخیة و الخیة
 کل تابان از زمین
 بالانوار صلوات
 و الخیة و الخیة

کتاب معرفت
 در بیان صفات
 انبیا و ائمه
 علیهم السلام
 در بیان صفات
 انبیا و ائمه
 علیهم السلام

و الصالحین **مکتوب و وصفت مناد و مشتم**

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبهات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفَقْنَا بِمَا تَعَبَهُ سَيِّدُ**
الْمُرْسَلِينَ وَصَحَّبْنَا هُنَا مِنْ الْكُتُبِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ مَعَهُ
بَنَاتِ الضَّلَالَةِ وَرَفَعْنَا أَعْلَامَ الْهُدَايَةِ وَكَلَى إِلَهُ الْأَبْرَارِ وَصَحَّبَهُ الْأَخْيَارَ بَيِّنَاتٍ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**